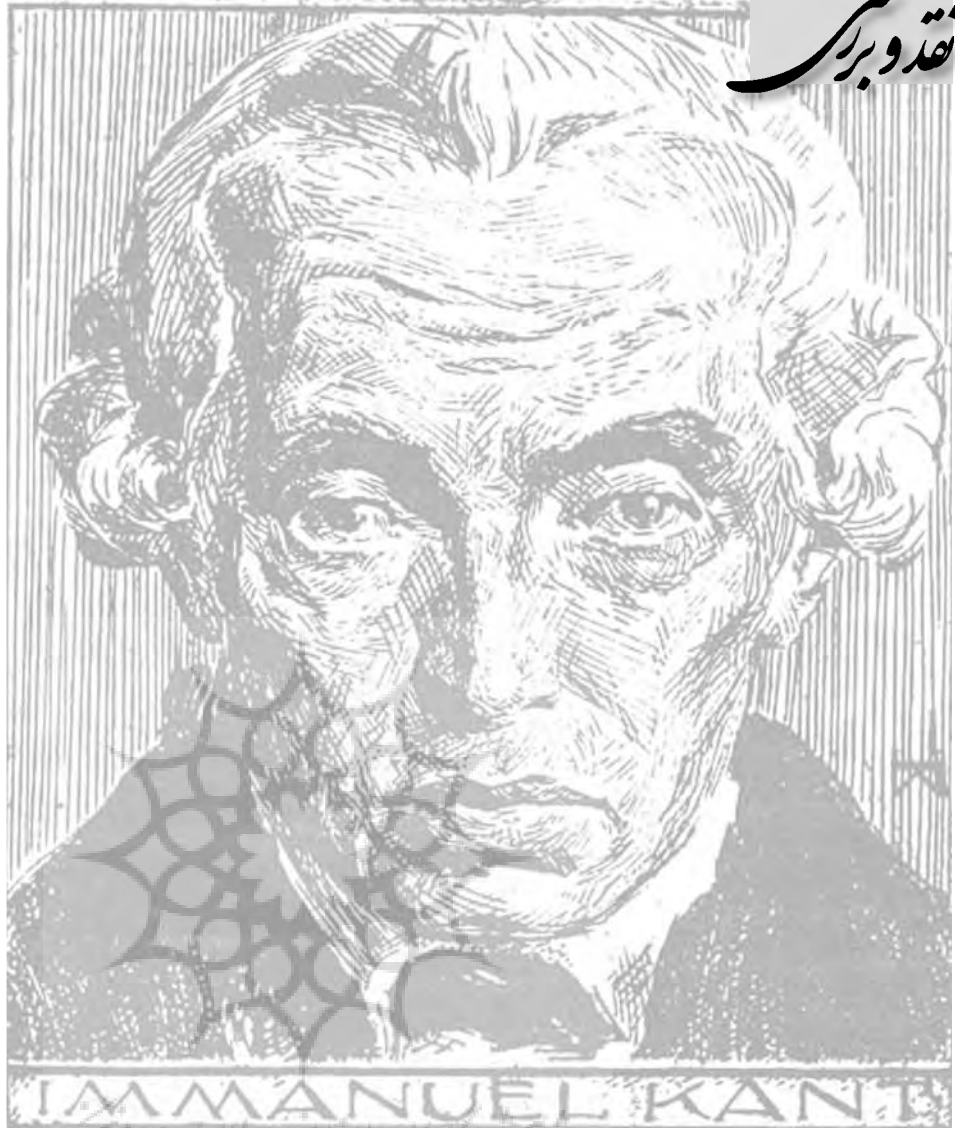
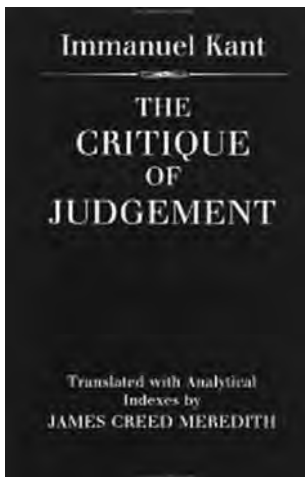




ایمانوئل کانت ۳



## نقد حکم زیباشناختی کانت



مصطفی امیری

اشاره: نوشتار حاضر نقدی است از تیموتی شان کوئین (Timothy Sean Quinn) بر کتاب نقد حکم زیباشناختی کانت (Kant's Critique of Aesthetic Judgment) نوشته فیونا هیوز (Fiona Hughes) که در سال ۲۰۱۰ از سوی انتشارات کانتینیوم منتشر شده است.

کتاب ماه فلسفه



## ایمانوئل کانت ۳

نقد قوه حکم کانت بی‌شک رفیع‌ترین بنای روشنگری آلمان است. گوته می‌گفت این اولین کتاب فلسفی بود که اصلاً توانست او را تکان بدهد؛ فیخته نیز آن را «تاج سر فلسفه نقدی» می‌دانست. فیونا هیوز در کتابی از مجموعه درآمدهای اخیر انتشارات کانتینیوم بر آثار کلاسیک تاریخ فلسفه به کار شرح و تفسیر «حکم زیباشناختی» که جزء اول نقد قوه حکم را تشکیل می‌دهد پرداخته است. همان‌طور که خودش در بخش تقدیر و تشکر اشاره می‌کند، این کتاب حاصل سال‌ها تدریس در رشته فلسفه و تاریخ است. در واقع، هیوز با مد نظر داشتن نیاز دانشجویانش توانسته است تفسیری روان و قابل فهم پدید آورد، که درخورد ستایش است.

هیوز مطالب کتابش را در چهار فصل تنظیم کرده است:

فصل اول، «زمینه» نام دارد که در آن زمینه تاریخی، فلسفی و سیاسی نقد حکم زیباشناختی کانت را مشخص می‌کند، و جایگاه آن را در میان آثار نقدی کانت و همچنین چرخش «زیباشناسی نظام‌مند» در طول قرن هجدهم، به خواننده نشان می‌دهد. او در بحث خود به ویژه از فیلسوفانی نظیر باومگارتن،<sup>۱</sup> شفستبری<sup>۲</sup> و وینکلمن<sup>۳</sup> یاد می‌کند. هیوز از زمینه سیاسی نقد سوم نیز غافل نیست - خطر مدام سانسور حتی در حکومت نسبتاً روشنفکرانه فریدریش ویلهلم، دست‌اندازی‌های ایدئولوژیک انقلاب فرانسه که این خطرات را تشدید می‌کرد- و «محیط فرهنگی گسترده‌تری» که کانت در آن می‌نوشت، که مقصود هیوز از آن عزلت‌نشینی معروف کانت در کونیگسبرگ است.

فصل دوم کتاب، با نام «مروری بر مضامین»، نقشی را که زیباشناسی کانتی در درون نظام نقدی ایفا می‌کند، توضیح می‌دهد. هیوز با استفاده از اظهارات خود کانت در «پیش‌گفتار» و «دیباچه» به درستی بر نقش ممتازی که زیباشناسی کانت در نظام فکری او دارد تأکید می‌ورزد؛ زیباشناسی کانت موجب‌گرایی مکانیکی جهان طبیعی را با الزامات آزادی اخلاقی هماهنگ می‌سازد، و از این طریق به تفکر کانت وحدت می‌بخشد. در واقع، هیوز در کل کتابش مکرراً این نقش را به خواننده گوشزد می‌کند تا توجه او را به ربط مسائل - یعنی شناخت، اخلاق، و جامعه، به موازات مسائلی چون امر زیبا و هنر- که در نقد کانت مطرح هستند، معطوف کند.

فصل سوم کتاب، با نام «خواندن متن»، بیشتر حجم کتاب را به خود اختصاص می‌دهد و شرح بخش به بخش «نقد حکم زیباشناختی» در نقد سوم است که جزء اول و بزرگ‌تر این اثر کانت را تشکیل می‌دهد. هیوز این بار نیز شرح خود را با مروری بر «پیش‌گفتار» و «دیباچه» کانت شروع می‌کند، ولی توجه‌اش را به مضامینی معطوف می‌دارد که بیشترین اهمیت را در زیباشناسی کانت دارند، یعنی استقرار نظام‌مند جایگاه حکم زیباشناختی میان طبیعت و آزادی و مسئله غایت (غایت‌مندی). او سپس به شرح و تفسیر بخش به بخش نقد سوم می‌پردازد، و ظرایف مفهومی تفکر و نثر کانت را برای خواننده می‌شکافد و روشن می‌کند. هیوز در تفسیری که از متن اثر می‌دهد همه جا بر وحدت تفکر کانت، به ویژه در چهار «دقیقه» اول تحلیلش، تأکید می‌ورزد. در واقع، شرح و تفسیر هیوز به خوبی کمک می‌کند تا ایده تکه‌دوزی بودن مطالب نقد سوم، و فقدان یک اصل وحدت‌بخش کلی در آن را رد کنیم.

موقفیت هیوز در القای حس وحدت تفکر در کانت تا حدودی مرهون کشف مفهومی است که نامش را «ایده هماهنگی دوگانه»<sup>۴</sup> می‌گذارد. در واقع هیوز این ایده را در حکم



گوته

راه حلی برای یکی از بغرنج‌ترین معضلات موجود در زیباشناسی کانت مطرح می‌کند: آیا، با توجه به تأکید کانت بر بی‌غرضی<sup>۵</sup> و «محض» بودن حکم زیباشناختی، لذت زیباشناختی صرفاً یک «حالت ذهنی» است (آن گونه که خود کانت بیان می‌کند) و یا در واقع مستلزم این است که عین [اوبژه] آن لذت را به نحوی معنادار برانگیزد؟ خلاصه اینکه، چون هیوز چهار «دقیقه» نقد سوم را در حکم «پدیده‌شناسی ذوق» می‌پندارد، رابطه میان ذهن و عین در تجربه زیباشناختی را در چارچوب مفهوم «بین‌الهلایی»<sup>۶</sup> هوسرلی تعبیر می‌کند، بدین ترتیب که بی‌غرضی و ذهنی‌بودن<sup>۷</sup> ذوق نوعی «توجه تأملی» به نحوه خودنمودی<sup>۸</sup> عین ایجاد می‌کند (هیوز مطابق با منظر کلی پدیده‌شناسی، ترجمه انگلیسی ورنر پلوهارد از نقد سوم را مبنی قرار داده که رنگ و بویی پدیده‌شناختی دارد، به ویژه ترجمه کلمه *Vorstellung* کانت به «presenting» به جای معادل رایج‌تر «representing» [در کانت به معنای تصور]). در نتیجه، هیوز لذت زیباشناختی را هماهنگی دوگانه می‌شناسد: هماهنگی قوای شناختی، یعنی فهم و تخیل، با یکدیگر، و هماهنگی ذهن با عین. او اذعان دارد که این نظر خود کانت نبود- اینکه «کانت ترکیب



## ایمانوئل کانت



فیخته

عناصر سنجشی و توصیفی را در چارچوب پدیده‌شناسی ذوق مورد پژوهش قرار نمی‌دهد»- بلکه «طرح» او [هیوز] «نتیجه طبیعی توضیحات کانت است».

مفهوم هماهنگی دوگانه محور اصلی تفسیر هیوز از نظرات کانت را تشکیل می‌دهد، زیرا نهایتاً همین ایده است که مبنای راه حل مشکل اساسی زیباشناسی کانت قرار می‌گیرد (و او در کل کتاب این را به خواننده متذکر می‌شود): آشتی طبیعت و آزادی، یا الزامات شناخت با قدرت بیان غایات اخلاقی‌مان در جهان. این کار با تلاش برای توضیح این مطلب صورت می‌گیرد که ذهن آدمی چگونه می‌تواند در عین حال هم در جهان باشد و هم از آن نباشد. تز هماهنگی دوگانه همچنین به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چرا کانت نهایتاً به مفاهیم اشتراک<sup>۱</sup> و «توسع فهم مشترک بشری» در حکم وسیله‌ای برای روشن ساختن آن نوع آگاهی که به معنای واقعی کلمه زیباشناختی است، متوسل می‌شود. نهایتاً اینکه ایده هماهنگی دوگانه نقشی اساسی در فصل آخر کتاب به نام «پذیرش و تأثیر» دارد. در این فصل، هیوز نشان می‌دهد که ایده هماهنگی دوگانه چگونه در آرای شیلر، فیشته، شلینگ، هگل، شوپنهاور، نیچه، هوسرل، هایدگر، آرنت، و بالاخره مرلوپوتتی کار می‌کند. او سپس کتاب را، آن چنانکه باید، با اشاره به اهمیت کنونی تفکر زیباشناختی کانت به پایان می‌رساند.

کتاب هیوز به طور کلی درآمدی عالی بر زیباشناسی کانت در اختیار خواننده می‌گذارد؛ ولی معنایش این نیست که خواندنش راحت باشد. او در این کتاب دارد برخی از پیچیده‌ترین مفاهیم کانت را با وضوح تمام شرح می‌دهد. چنانکه شایسته هر درآمدی است، او به اختلاف‌نظرهایی که در ادبیات ثانویه وجود دارد اشاره می‌کند ولی درگیر بحث درباره آنها نمی‌شود؛ مثلاً، رابطه ذهن با عین، مفهوم «شعور عادی»<sup>۲</sup> برای امر زیبا، یا «صحت و اعتبار عام»<sup>۳</sup> لذت زیباشناختی. علاوه بر این، او بر وحدت تفکر کانت در کل «نقد حکم زیباشناختی» تأکید می‌ورزد، و به همین دلیل می‌تواند نقشی را که مفهوم امر عالی<sup>۴</sup> در تحلیل کانت دارد، کاملاً توضیح بدهد. برخی از مفسران اهمیت مفهوم امر عالی را در استدلال‌های نقد سوم ناچیز و یا حتی آن را بی‌مورد می‌دانند، ولی هیوز آن را بخشی از مفاهیم بزرگتر کانت دانسته که رابطه ذهن با طبیعت و آزادی را نشان می‌دهد. اگرچه هیوز استدلال کانت درباره هنرهای زیبا را «بسیار تکامل نیافته» می‌داند، بازهم قادر است نقش آن را در داوری کانت درباره امر زیبا، اینکه «نماد اخلاق» است، توضیح بدهد. قرائت دقیق و موشکافانه هیوز از متن کتاب کانت او را قادر می‌سازد تا از یکی از کج‌فهمی‌های رایج درباره استدلال کانت پرهیز کند، یعنی از وسوسه یکی دانستن آنچه کانت زیبایی «طرفدار»<sup>۵</sup> یا «وابسته» می‌نامد با زیبایی هنری؛ با اینکه مثال‌های کانت اصلاً این ایده را تأیید نمی‌کند، بسیاری از مفسران این گونه فکر می‌کنند. نهایتاً اینکه هیوز از هیچ یک از جوانب استدلال کانت غافل نیست. او ماهرانه نشان می‌دهد که چگونه کانت نه فقط نتایج معرفت‌شناختی، بلکه به ویژه نتایج اخلاقی و سیاسی و استدلالش را متذکر می‌شود. به عبارت دیگر، از نظر هیوز، زیباشناسی کانت فقط یک مفهوم خاص یا «محض» نیست؛ بلکه وسیله‌ای است برای جهت‌دهی به ما در جهان.

خلاصه اینکه هر چند هیوز مکرراً به ابهامات و نواقص استدلال کانت اشاره می‌کند، ولی با او همدل است، و تفسیرش از زیباشناسی کانت هم معقول و هم مجاب‌کننده. با وجود این، هیوز گاه بیش از حد با نظرات کانت همراهی می‌کند. او در تأکیدش بر مفهوم هارمونی و «هماهنگی ذهنی» نزد کانت احتمالاً بیش از حد به قدرت نهفته مفاهیم امر زیبا و صورت هنری برای بیگانه ساختن ما از دقیقاً همان جهانی که سعی دارد ما را با آن هماهنگ سازد خوشبین است. مثلاً، ما را یاد نابودی مفاهیم «سنتی» عینیت و تمامیت در نقاشی، یا تأکید روزافزون بر فرایند خلاق بجای خود اثر هنری، و یا مفهوم خودشناسی هنری ملازم با فرایند بیان هنری در قرن بیستم می‌اندازد. البته رد همه اینها را می‌توان در زیباشناسی کانت پیدا کرد، حتی اگر قصد خود کانت مستقیماً بیان چنین مفاهیمی نبوده باشد.

اساس همراهی هیوز با کانت همین تز «هماهنگی دوگانه» است. این تز، هرچند که برای توجیه استدلال کانت درباره تجربه زیباشناختی مفید است، مفهومی بدیهی نیست، به ویژه اینکه خود هیوز اذعان دارد که هماهنگی دوگانه مفهومی کانتی است، ولی از آن خود کانت نیست. از این لحاظ می‌توان به او ایراد گرفت که منظر او برای تفسیر

نقد قوه حکم کانت  
بی شک رفیع‌ترین بنای  
روشنگری آلمان است.  
گفته می‌گفت این  
اولین کتاب فلسفی بود که  
اصلاً توانست او را تکان بدهد؛  
فیشته نیز آن را  
«تاج سر فلسفه نقدی»  
می‌دانست.



ایمانوئل کانت ۳

کانت بیش از حد «هوسرلی» یا پدیده‌شناختی است. با وجود این، محدودیت‌های این چارچوب بیشتر خودش را در دیدگاه کلی او از قصد و غرض روشنگری - استقرار مبنایی عقلانی برای تجربه بشر - و همچنین سیر تحول تاریخی پیشنهادی او که به پدیده‌شناسی ادراک<sup>۴</sup> اثر مرلوپونتی ختم می‌شود، نشان می‌دهد تا تفسیرش از نظرات کانت. در ارتباط با قصد و غرض روشنگری، می‌توان گفت که روشنگری بر مسائل اخلاقی-سیاسی تسلط بشر بر طبیعت می‌چرخد، که مسائل معرفت‌شناختی مربوط به تجربه بشری در آن نقشی اساسی داشت. از این دیدگاه، باید پیوندی میان زیباشناسی کانت با اظهارات او در ضمیمه نقد سوم درباره انسان در حکم غایت نهایی<sup>۵</sup> خلقت به اعتبار اینکه برای کل خلقت واضح قانون است برقرار کنیم. زیباشناسی کانت، به ویژه بحث او درباره هنر، مقدمات چنین نتیجه‌ای را می‌چیند؛ و این همان نکته‌ایست که به سادگی مغفول مانده است. شاید اگر هیوز کل نقد سوم را بررسی می‌کرد، و فقط به نقد حکم زیباشناختی رضایت نمی‌داد، می‌توانست دیدگاه کامل‌تری از اغراض کانت مطرح کند: اگرچه حکم زیباشناختی نقشی ممتاز در استدلال کانت دارد، ولی درآمدیست بر مسائل غایت‌شناختی مطرح شده در ثلث آخر کتاب، و به همین دلیل پیوند نزدیکی با آنها دارد.

هیوز در فصل پایانی کتاب سیر تحول تر هم‌هنگی دوگانه را در فلسفه قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم دنبال می‌کند. اگرچه شاید راست باشد که این ایده نقش مهمی در بسط و تکامل فلسفه بعد از کانت داشته است، ولی تأکید و توجه بیش از حد بر مسئله هم‌هنگی موجب غفلت ما از مسائل شاید مهمتری در بیرون از حوزه معرفت‌شناسی می‌شود. خطی که از کانت به مرلوپونتی منتهی می‌شود چندان مستقیم نیست؛ و حتی زمانی که قصد و غرض ما استفاده از دومی برای احیای مفهوم تجسد<sup>۶</sup> نزد اولی باشد، با القای این ایده که «معنای عمیق‌تر» زیباشناسی کانت در نهضت پدیده‌شناختی تبلور یافته، قصد و غرض کانت را تحریف خواهیم کرد. البته در دفاع از هیوز باید گفت که بحث درباره تاریخ فلسفه مابعد کانتی او برای دانشجویانی که می‌خواهند به کشف حوزه‌های دیگری نیز بپردازند می‌تواند مفید باشد. حداقل این است که تأثیر عمیق نقد سوم کانت را بر تفکر فلسفی و زیباشناختی بعد از او نشان می‌دهد.

ایراد آخری که به کتاب دارم مربوط به «سئوالاتی» می‌شود که در آخر بخش‌هایی از شرح و تفسیر هیوز آمده است. از نظر من، آوردن این سئوالات ضرورتی نداشت، به ویژه اینکه توضیحات هیوز بسیار روشن و قابل فهم است. با وجود این، باید بگویم که تمامی ایرادهایم به کتاب جزئی و کم اهمیت است. کتاب هیوز واقعاً عالی و مفید است، و مسلماً در معرفی آن به دانشجویانم برای درک بهتر متن و پرهیز از کج‌فهمی‌های رایج درباره نقد سوم تردید نخواهم کرد. این کتاب، علاوه بر محاسن دیگری که دارد، ارزش بررسی زیباشناسی کانت در حکم یک کل را، به جای مجموعه‌ای از مشکلات که نیاز به راه‌حل دارند، نشان می‌دهد. شرح و تفسیر هیوز ما را با لذت، اعجاب، و درک بیشتر با شاهکار کانت، که همان نقد سوم باشد، آشنا می‌کند؛ و شاید این بهترین خدمتی است که از هر شرح و تفسیری برمی‌آید.

شرح و تفسیر هیوز  
ما را با لذت، اعجاب، و  
درک بیشتر با شاهکار کانت،  
که همان نقد سوم باشد،  
آشنا می‌کند؛ و  
شاید این بهترین  
خدمتی است که  
از هر شرح و تفسیری  
برمی‌آید.

پی‌نوشت‌ها  
گروه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

1. Baumgarten .
2. Shaftesbury.
3. Winckelmann.
4. dual harmony.
5. disinterestedness.
6. bracketing.
7. subjectivity.
8. self-presentation.
9. community.
10. common sense.
11. universal validity.
12. the sublime.
13. adherent.
14. *Phenomenology of Perception*.
15. *Endzweck*.
16. embodiment.